



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

توجیه ناپذیر: دموکراسی، ضد انقلاب و لفاظی علیه امپریالیسم

معرفی و نقد کتاب روئینی هنسمن

فریدا آفاری



آبان 1397

«اتحاد بین نو استالینیست‌ها و نو فاشیست‌ها روایتی قرن بیست و یکمی از معاهده هیتلر و استالین است.» (ص. 52)

«مارکس با استبداد و شونیسم قدرت بزرگی مانند روسیه تزاری مخالفت می‌ورزید. پوتین یک تزار مدرن است که به خاورمیانه چشم دوخته و می‌خواهد غرب را بیرون براند. این همان چیزی است که لنین رقابت بین امپریالیستی می‌نامید.» (نقل قول از جو گیل، ص. 275)

آیا از شنیدن دروغ‌های چپی‌های به اصطلاح ضد امپریالیست که از ولادیمیر پوتین و بشار اسد حمایت می‌کنند به خشم آمده‌اید؟ آیا مایلید با مبارزات خواهان دموکراسی، عدالت اجتماعی و دگرگونی انقلابی در کشورهایی که از دخالت‌های امپریالیستی رنج می‌برند ابراز همبستگی کنید؟ در این‌صورت خواندن این کتاب برای شما ضروریست.



Rohini Hensman

روهینی هنسمن، فمینیست سوسیالیست سری‌لانکایی، پژوهشگر مبارزات کارگری و نویسنده‌ی ساکن هند که سابقه‌ای بس طولانی در همبستگی با مبارزات عدالتخواه دارد، در این کتاب پر محتوی و مستند، فاکت‌ها و تحلیل‌های روشن‌گرانه‌ای را در مورد وقایع بالفعل در سوریه، عراق، ایران، روسیه، اوکراین، بوسنی هرزگوین و کوزوو عرضه کرده و ما را به چالش می‌کشد تا بیاندیشیم.

اثر جدید او از منظر چهار پرسش بررسی خواهد شد: (1) ریشه‌های شبه ضد امپریالیسم چیست؟ (2) انگیزه‌های امپریالیسم در عصر جهانی‌سازی کدامند؟ (3) چه می‌توان از مطالعات موردی هنسمن پیرامون روسیه و اوکراین، ایران، بوسنی هرزگوین و کوزوو، عراق و سوریه آموخت؟ (4) چگونه می‌توان ضد امپریالیسم و همبستگی بین‌المللی را بر اساس بنیان‌های انسان باور سوسیالیستی باز تعریف کرد؟

ریشه‌های شبه ضد امپریالیسم چیست؟

هنسمن در آغاز می‌پرسد که چرا برخی به اصطلاح ضد امپریالیست‌ها به تکرار دروغ‌های حکام اقتدارگرا پرداخته‌اند؟ برای مثال، سیمور هرش، روزنامه نگار، انکار می‌کند که بشار اسد با بمب‌های شیمیایی به غیر نظامیان بی‌گناه سوری حمله کرده؟ جیل اشتاین، رهبر حزب سبز آمریکا، با ولادیمیر پوتین ملاقات کرده و او را ستوده. جان پیلجر، روزنامه‌نگار، جنبش دموکراسی‌خواه میدان در اوکراین را "فاشیست" نامیده. پیوندهای جولیان آسانژ، بنیان‌گذار ویکی لیکز با دولت روسیه منجر به کمک به کارزار انتخاباتی دونالد ترامپ شده.

از منظر هنسمن، مدافعان "شبه ضد امپریالیسم" در سه مقوله می‌گنجند: (1) کسانی که "قادر نیستند پیچیدگی‌ها را درک کنند." پیچیدگی‌هایی از جمله امکان وجود بیش از یک ستم‌گر. این افراد در همه شرایط، غرب را تنها ستم‌گر می‌دانند و می‌پندارند که تنها وظیفه‌شان مخالفت با امپریالیسم آمریکاست. علاوه بر این، از "غرب محوری" و شرق‌شناسی رنج می‌برند. «نمی‌بینند که در دیگر نقاط جهان نیز مردم عاملیت دارند و می‌توانند این قابلیت را برای ستم‌راندن یا مبارزه با ستم به کار گیرند.» (ص. 12). (2) کسانی که نو استالینیست‌اند و اعمال امپریالیسم روسیه را توجیه می‌کنند. اکثر آنها دیگر وانمود نمی‌کنند که مارکسیست‌اند. بسیاری از مائوئیست‌ها نیز در این مقوله می‌گنجند. (3) مستبدان و امپریالیست‌ها که رسانه‌های دولتی با بودجه‌های کلانی مانند راشیا تایمز (آر. تی) و پرس تی وی ایران را در اختیار دارند.

هنسمن استدلال می‌کند که از لحاظ تاریخی، آنچه که منجر به ظهور شبه ضد امپریالیسم شده، دگرگونی انقلاب 1917 روسیه به یک دولت سرمایه‌داری دولتی تمامیت‌خواه و تلاش استالین برای خوب جلوه دادن سرمایه‌داری دولتی تحت عنوان "سوسیالیسم در یک کشور" بود. استالین به نام "ضد امپریالیسم" اعمال امپریالیستی روسیه علیه ملیت‌های غیر روس و کشورهای همسایه و اروپای شرقی را توجیه کرد. استالین همچنین معاهده هیتلر-استالین را در سال 1939 توجیه نمود. معاهده‌ای که در آن روسیه در ازای چراغ سبز نشان‌دادن به هیتلر برای شروع جنگ جهانی دوم، امتیازهای مفتی دریافت کرد.

پس از روشن‌کردن درکش از شبه ضد امپریالیسم، روهینی به انگیزه‌های امپریالیسم در عصر جهانی‌سازی می‌پردازد.

امپریالیسم چیست و عوامل محرک آن در عصر جهانی‌سازی کدامند؟

فصل اول کتاب به نظریه‌های متنوع امپریالیسم اختصاص دارد و می‌پرسد که ویژگی امپریالیسم امروزی در دنیای سرمایه‌داری جهانی‌شده چیست؟ او امپریالیسم را چنین تعریف می‌کند: "دخالت سیاسی و گاه نظامی در کشوری دیگر به منظور برنشانیدن یا حفظ رژیمی که بیشتر از منافع قدرت‌های امپریالیستی حمایت می‌کند تا منافع طبقه‌ای در کشور خود، حتی طبقه‌ی سرمایه‌داران آن کشور. عامل محرک امپریالیسم همانا ناسیونالیسم در کشور امپریالیستی است." (ص. 21)

هنسمن تاکید می‌کند که پس از ظهور جهانی‌سازی در سال‌های 1980، و پایان جنگ سرد با فروپاشی شوروی در سال 1991، امپریالیسم و نظامی‌گری دیگر برای سرمایه‌داری فایده‌ای نداشت. چرا؟ چون سرشت نشان سرمایه‌داری جهانی رقابت بین شرکت‌های چندملیتی متنوع است و امپریالیسم و نظامی‌گری مانع رشد رقابت و بهره‌وری‌اند. (ص. 40)

اما «اگر امپریالیسم دیگر فایده‌ای برای سرمایه‌داری جهانی‌شده نداشته باشد، چرا ادامه یافته؟» (ص. 47) چون بخشی از سرمایه‌داران که در مجتمع‌های نظامی/ صنعتی فعالند هنوز از ادامه امپریالیسم بهره می‌برند. علاوه بر این، دلیل مهم‌تر ظهور شکل کنونی امپریالیسم، «میل به اعمال قدرت بر دیگران از طریق ساختارهایی مانند پدرسالاری و سلطنت استبدادی است که هزاران سال پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته.» (ص. 48) از منظر هنسمن امروزه امپریالیسم عمدتاً از عوامل ایدئولوژیک ناشی می‌شود.

در نتیجه، کتاب لنین، *امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری* (1917) از منظر او فایده‌ی کمی برای تحلیل امپریالیسم امروزی دارد. در زمانی که اقتصادهای نوظهور به آمریکا و اروپا سرمایه صادر می‌کنند، تاکید لنین بر صدور سرمایه به عنوان یکی از ویژگی‌های نوین امپریالیسم بی‌هنگام است.

هنسمن پرسش‌های مهمی را در مورد ویژگی‌های امپریالیسم امروزی و مربوط یا نامربوط بودن تحلیل لنین مطرح کرده است. از این رو لازم است پیش از پرداختن به بخش‌های دیگر کتاب، به این پرسش‌ها بپردازیم.

کتاب *امپریالیسم به قلم لنین در زمان اوج ویرانی جنگ جهانی* اول نوشته شد. او تحت تاثیر بحث مارکس در کتاب *سرمایه* در بخش "قانون عام انباشت سرمایه" تحلیلی ارائه داد که امپریالیسم نوین را همانا پیامد سرمایه‌داری انحصاری می‌دید. مارکس تشخیص داده بود که سرمایه‌داری، نظامی مبتنی بر کار بیگانه‌شده و تولید ارزش است که منجر به تراکم و تمرکز سرمایه در دستان

محدودتری خواهد شد و حتی ممکن است در دستان "یک سرمایه دار منفرد یا یک شرکت سرمایه‌داری منفرد" در هر کشور متمرکز شود. او پیش‌بینی کرده بود که سرمایه‌داری منجر به جنگ بین سرمایه داران انحصاری برای در اختیار گرفتن سرمایه خواهد شد تا استخراج ارزش اضافه بیشتر از کار زنده تسهیل شود.

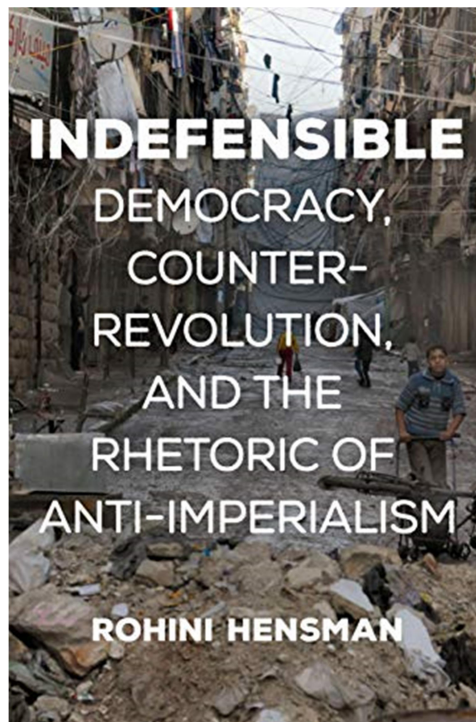
لنین در سال 1917 هنگام مشاهده‌ی ظهور سرمایه‌داری انحصاری و جنگ جهانی اول، جنگی امپریالیستی، ناگزیر به شناخت این امر شد که تعریف امپریالیسم به عنوان رقابت برای یافتن بازارهای جدید دیگر کافی نیست. به نظر او، ویژگی جدید امپریالیسم همانا سرمایه‌داری انحصاری و صدور سرمایه یا سرمایه گذاری در کشورهای بود که نرخ سود در آن‌ها بیشتر بود. کشورهای توسعه‌نیافته با مزدهای کمتر و مواد خام ارزان‌تر یا حتی کشورهای توسعه‌یافته.

علاوه بر این، اگرچه از منظر مارکس و لنین، سرمایه‌داری در جهت انحصار و ایجاد "انحصارهای سرمایه‌داری بین‌المللی" حرکت می‌کرد، لنین مانند مارکس می‌پنداشت که نوعی همزیستی بین رقابت و گرایش به تراکم و تمرکز سرمایه وجود دارد. از این رو نمی‌پنداشت که جهانی‌شدن سرمایه‌داری به بی‌فایده‌شدن امپریالیسم و نظامی‌گری بیانجامد. برعکس، او تاکید می‌کرد که جهانی‌سازی به نظامی‌گری بیشتر و جنگ‌های وسیع‌تر بین نیروهای امپریالیستی و آتش‌بس‌های کوتاه‌تر خواهد انجامید.

امپریالیسم همیشه ناشی از انگیزه‌های اقتصادی نیست و البته می‌تواند انگیزه‌های ایدئولوژیک نیز داشته باشد. اما در سرمایه‌داری جهانی‌شده‌ی امروزی با رشد سرمایه‌داری انحصاری و دولتی، امپریالیسم هنوز عمدتاً از تلاش سرمایه‌داری انحصاری برای دستیابی به نرخ سود بالاتر یا منافع راهبردی ناشی می‌شود که سلطه اقتصادی دراز مدت آن را تسهیل می‌کند. در مورد خاص خاورمیانه، می‌توان این انگیزه‌های اقتصادی را در موارد ذیل مشاهده کرد: پروژه سرمایه‌گذاری چین تحت عنوان "راه ابریشم جدید" یا "طرح یک کمربند و یک جاده"، سرمایه‌گذاری‌های روسیه در صنایع نفت و گاز و هسته‌ای. سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در کشورهای عربی خلیج و اسرائیل، و همچنین رقابت بین عربستان سعودی/امارات متحده عربی از یک سو و ایران از سویی دیگر برای در اختیار گرفتن سرمایه منطقه و پیشبرد منافع راهبردی خود.

صرف‌نظر از توافق یا عدم توافق‌مان با تعریفی که که هنسمن از امپریالیسم در عصر جهانی‌شدن ارائه داده است، باید اذعان کرد که کتاب او حاوی پژوهش و تحلیل‌های روشنگری از واقعیت‌های امپریالیسم و رقابت‌های بین امپریالیستی در سوریه، عراق،

ایران، بوسنی هرزگوین، کوزوو و اوکراین است. اکنون مایلم به این فاکت‌ها و تحلیل‌ها بپردازم.



به چالش کشیدن دروغ‌های شبه ضد امپریالیسم: روسیه و اوکراین، ایران و بوسنی هرزگوین و کوزوو، عراق و سوریه

بخش عمده کتاب هنسمن شامل شش مطالعه موردی است که به روسیه و اوکراین (از 1917 تا امروز)، بوسنی هرزگوین، ایران، عراق و سوریه خصوصاً در دوران پس از جنگ جهانی دوم می‌پردازد. در هر مورد، او در جستجوی حقیقت است و با ارائه‌ی درکی جامع از وقایع، دروغ‌های شبه ضد امپریالیستی را آشکار می‌سازد.

مطالعه‌ی موردی او پیرامون روسیه و اوکراین به فرایند دگرگونی انقلاب روسیه به یک رژیم سرمایه‌داری دولتی تمامیت‌خواه تحت حاکمیت استالین می‌پردازد و همچنین حملات روسیه به ملیت‌های غیر روس و جنگ‌های امپریالیستی آن در خارج از روسیه را بررسی می‌کند. او همچنین فاکت‌های مهمی را در مورد گذشته‌ی پوتین برجسته می‌کند. پوتین یک مامور کا گ ب بود که در سال‌های 1990 به سمت نخست وزیر یا معاون اصلی بوریس یلتسین منصوب شد. او با به راه‌انداختن جنگ ویرانگر و خونین دوم روسیه علیه مردم چین، اعتباری برای خود به عنوان رهبر کسب کرد که منجر به ارتقاء او به سمت ریاست جمهوری شد.

از منظر هنسمن، نادیده‌گرفتن اقتدارگرایی پوتین و ترورهای دگراندیشان دموکراسی‌خواه توسط عاملان او، و همچنین حمایت از الحاق کریمه توسط روسیه و حملاتش به جنبش دموکراسی‌خواه اوکراین به همان اندازه بد محسوب می‌شوند که اعمال مدافعان دونالد ترامپ.

در مورد انقلاب سال 1979 ایران، نویسنده با جزئیات بسیار توضیح می‌دهد که آیت‌اله خمینی چگونه از گفتمان ضد امپریالیسم غرب استفاده کرد تا از حمایت توده‌های مردم برخوردار شود و سپس به شکلی نظام‌مند نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی را در ایران نابود کند. او همچنین بخش عمده چپ ایران را مقصر می‌داند چون به شکلی آشکار یا تلویحی از خمینی به عنوان یک "ضد امپریالیست" حمایت کردند و در نتیجه ظهور جمهوری اسلامی و مبدل‌شدن انقلاب به یک ضد انقلاب را تسهیل نمودند. جمهوری اسلامی نیز به نوع خود، جاه‌طلبی امپریالیستی خود را ابراز کرد که منجر به دخالت‌های نظامی و سیاسی در لبنان، عراق، سوریه و یمن به قیمت فقیرترکردن توده‌های مردم و اعمال تحریم‌های غربی شد.

بوسنی هرزگوین "نخستین نمونه حمایت بخش‌هایی از چپ از ناسیونالیسم قومی مذهبی دست راستی در دوران پس از جنگ سرد بود." (ص. 95) شبه ضد امپریالیست‌ها انکار کردند که عامل هدایت‌کننده جنگ در بوسنی هرزگوین و کوزوو همانا فشار رئیس جمهور صربستان، اسلوبودان میلوشویچ برای ساختن یک "صربستان بزرگ" بود. در نتیجه، در سال 1992 هنگامی که بوسنی هرزگوین پس از یک همه‌پرسی اعلام استقلال کرد تا خود را از جنگ در حال وقوع بین صربستان و کرواسی (که رهبرش فرانیو توچمان نیز به اندازه میلوشویچ ناسیونالیست بود) برهاند، بسیاری از چپی‌ها از صربستان حمایت کردند.

هنگامی که ارتش صربستان و نیروهای شبه‌نظامی کارزاری برای پاکسازی قومی علیه مسلمانان بوسنیایی، کوزوویی‌ها و مردمان چند قومی به‌راه انداختند و بسیاری از زنان و مردان مسلمان را در اردوگاه‌های تجاوز و اردوگاه‌های کار زندانی کردند، چپی‌هایی مانند جیمز پتراس به جانبداری از میلوشویچ ادامه دادند. پتراس ضمن ردکردن مبارزات قهرمانانه بوسنیایی‌هایی که می‌خواستند هویتی چند قومی را حفظ کنند، به آنها برچسب "بنیادگرای مذهبی" و "تروریست" زد. (ص. 114)

ناتو و ایالات متحده عمدتاً کارزار پاکسازی قومی به‌راه انداخته‌شده توسط اسلوبودان میلوشویچ را تسهیل و توجیه کردند و سپس دیر هنگام و بر اثر فریاد جهانیان دست به اقدام نظامی علیه صربستان زدند. با این حال چپی‌هایی مانند میشل چسودوفسکی، عامل

این جنگ را ناتو می‌دانستند. آنها مدعی بودند که "این نه رئیس جمهور میلوشویچ که ناتو بود که جنگ را در یوگسلاوی آغاز کرد." (ص. 112) حتی اغلب چپی‌ها و سوسیالیست‌هایی که از میلوشویچ حمایت نمی‌کردند، از زیر بار مسئولیت جان‌گیری شانه خالی کردند و صرفاً مدعی شدند که آنچه در بوسنی هرزگوین و کوزوو رخ داده بود، یک "جنگ داخلی" بود و نه مبارزه‌ای علیه نسل‌کشی و پاکسازی قومی. از منظر هنسمن، "این نخستین بار در جهان پس از فروپاشی شوروی است که می‌توانیم همگرایی آشکاری بین نو استالینسم و نوفاشیسم را تشخیص دهیم." (ص. 116)

مخالفت اصولی هنسمن با شبهه ضد امپریالیسم به این معنی نیست که او نقش ایالات متحده و امپریالیسم غربی را لاپوشانی می‌کند. تعهد او به حقیقت‌جویی را می‌توان در بحثش در مورد جگ خلیج سال 1991 و حمله نظامی آمریکا و انگلستان به عراق در سال 2003 مشاهده کرد. در هر دو مورد، او جزئیات بسیاری را در مورد نقش ویرانگر ایالات متحده و امپریالیسم غربی ارائه می‌دهد و تأکید می‌کند که تحریم‌ها و حملات نظامی آن‌ها از طریق مستقیم و غیرمستقیم موجب مرگ میلیون‌ها غیرنظامی عراقی شد.

او همچنین تأکید می‌کند که حمله نظامی آمریکا و انگلستان به عراق در سال 2003 در واقع بنیادگرایی شیعه و سنی را تقویت کرد. این حمله نظامی موجب افزایش نفوذ ایران در عراق شد و رشد امپریالیسم منطقه‌ای ایران نه فقط در عراق که در لبنان و سوریه را تسهیل کرد. همچنین شرایط ظهور "دولت اسلامی" (داعش) را به عنوان شاخه‌ای از القاعده ایجاد کرد که گرایش ضدشیعه قوی‌تری از القاعده داشت. بنابراین، علی‌رغم مسخره بودن ادعاهای پوتین و ترامپ مبنی بر این که "اوباما و کلینتون داعش را آفریدند"، هنسمن ادعا می‌کند که "اگر به دنبال گواهی بی‌چون و چرا برای متهم کردن امپریالیسم آمریکا به ایجاد و گسترش داعش هستیم، این {حمایت آمریکا از پاکسازی قومی سنی‌ها توسط دولت شیعه تحت حمایت ایران در عراق} همان گواه بی‌چون و چراست." (ص. 173) این وضعیت بود که منجر به اتحاد بین بعثی‌های پیشین و اعضای القاعده علیه دشمنان مشترکشان (ایالات متحده و بنیادگرایان اسلامی شیعه) شد. اتحاد بین بعثی‌ها و القاعده‌ای‌ها که به نام دولت اسلامی شناخته شد، توسط شبکه‌ها و تماس‌هایی امکان‌پذیر شد که در زندان‌های ایالات متحده مانند ابوغریب ایجاد شده بود.

پس از اثبات مخالفت اصولی خود با کلیه قدرت‌های امپریالیستی، هنسمن دروغ‌های شبهه ضد امپریالیستی را در مورد انقلاب سوریه به چالش می‌کشد. او این انقلاب را به مثابه یک خیزش مردمی راستین علیه اقتدارگرایی، فقر و بی‌عدالتی بررسی می‌کند: رژیم اسد نه

فقط با خشونت و قساوت و نیروی نظامی و فرقه‌گرایی و محصورکردن و گرسنه نگاه داشتن مردم انقلاب را نابود کرد بلکه جهادی‌ها را نیز از زندان آزاد کرد تا به انقلابیون حمله کنند و سپس رابطه‌ای مبتنی بر همزیستی با داعش برقرار کرد. در نتیجه به داعش اجازه داد که ستادش را در رقه حفظ کند و به رژیم اسد نفت و گاز بفروشد تا کارزار کشتار و تجاوز خود را تامین کند. (ص. 221) رژیم اسد باعث و بانی بخش عمده‌ی نیم میلیون مرگ و میر و آوارگی و بی‌خانمانی است که اکنون نیمی از جمعیت 23 میلیونی پیش از انقلاب را شامل می‌شود. (6 میلیون در داخل کشور آواره‌اند و 5 میلیون در کشورهای دیگر آواره و پناهجویند)

هنسمن همچنین تاکید می‌کند که ایالات متحده و قدرت‌های غربی در هیچ زمانی قصد براندازی رژیم اسد را نداشتند. در بهترین شرایط مایل بودند که اسد کنار بکشد اما رژیمش را برای حفظ "ثبات" در منطقه مفید می‌دانستند. (ص. 244) ترکیه که پیش از انقلاب مناسبات بسیار خوبی با رژیم اسد داشت، مداخله کرد تا به کردها در شمال سوریه حمله کند و روایت اردوغان از بنیادگرایی مذهبی را ترویج دهد. عربستان سعودی و امارات متحده عربی که اخوان المسلمین را تامین می‌کردند نیز هیچگاه مدافع خیزش مردمی سال 2011 و اهداف عدالتخواه آن نبودند.

هنسمن جزئیات بسیاری را در مورد نقش امپریالیسم روسیه و امپریالیسم منطقه‌ای ایران در سرکوب انقلاب سوریه ارائه می‌دهد. ایران و روسیه هردو ارتش سوریه را تعلیم داده و تسلیحات در اختیار آن قرار داده‌اند. ایران ده‌ها هزار شبه نظامی شیعه را به سوریه اعزام کرده، مناطقی را محاصره کرده و حملات زمینی علیه آنها به راه انداخته است. در تاریخ 29 سپتامبر 2015 درست هنگامی که رژیم اسد در آستانه سقوط بود، روسیه کارزار حملات هوایی خود را بر اساس درخواست رژیم ایران آغاز کرد. اگرچه روسیه ادعا می‌کرد که هدف حملات هوایی‌اش داعش بوده، بیش از 90 درصد مناطقی که بمباران شد مناطق اپوزیسیون انقلابی و میانه‌رو بود.

شبه ضد امپریالیست‌هایی مانند رابرت فیسک، سیمور هرش و جان پیلجر، پاتریک کوبرن و ماکس بلومنتال که استفاده رژیم اسد از سلاح‌های شیمیایی علیه غیرنظامیان را انکار می‌کنند و کلیه انقلابیون سوری را بنیادگرای مذهبی و جهادی می‌نامند، از منظر هنسمن شرم‌آورند. آنها غرب‌محورند و قادر نیستند عاملیت مردم سوریه را ببینند، کلیه مشکلات را ناشی از نقشه‌ی ایالات متحده آمریکا برای براندازی رژیم اسد می‌دانند و پیچیدگی‌های جامعه سوریه یا تضادهای درونی انقلاب سوریه را درک نمی‌کنند. در واقع درک سطحی آنها از واقعیت که کلیه تحولات را از منظر نظریه‌های

توطئه می‌نگرد، باعث شده که برخی از چپ‌های ضدامپریالیست با راست‌گرایان در حمله به انقلابات دموکراتیک همسو شوند. این اتحاد جدید چپی‌ها و فاشیست‌ها جو را مسموم کرده است. واقعیت را از تخیلات نامتمایز کرده و یکی از عوامل رشد نوفاشیست‌هایی مانند ترامپ در "دموکراسی‌های لیبرالی" بوده است. "اگر این وضعیت تغییر نکند، خطر ایجاد رژیم‌های فاشیستی و تمامیت‌خواه بخش عمده جهان را تهدید می‌کند." (ص. 279)

چگونه می‌توان ضد امپریالیسم و همبستگی بین‌المللی را بر اساس بنیان‌های انسان‌باور سوسیالیستی بازتعریف کرد؟

هنسمن می‌گوید که مقابله با خطر تمامیت‌خواهی در سطحی جهانی مستلزم پرداختن به حقیقت و حقیقت‌گویی‌ست. باید اخلاقیات و انسانیت را به قلمرو سیاسی بازگردانیم، به نقدی انقلابی بر سرمایه‌داری بپردازیم، به جای محدودکردن سوسیالیسم به کسب قدرت توسط یک حزب باید برای دموکراسی مبارزه کنیم.

از منظر رومن روس‌لسکی، مارکسیست اوکرائینی، برای پیشبرد انترناسیونالیسم انقلابی، شناخت این امر لازم است که «پرولتاریای هر کشور نه فقط "ذاتاً عاری از تبعیض" نیست بلکه باید نخست از طریق تلاشی شاق، رویکرد انترناسیونالیستی را که منافع کلی و تاریخی‌اش از او می‌طلبد، کسب کند.» (ص. 288) در این مورد، هنسمن همچنین مفصلاً به نظرات لنین در مورد اهمیت حمایت از حق تعیین سرنوشت اقلیت‌های ملی و ملیت‌های ستم‌دیده می‌پردازد.

او استدلال می‌کند که "انترناسیونالیسم باید نه فقط شامل مخالفت اصولی با نژادپرستی و کارگر-مهاجرستیزی باشد بلکه نظریه‌پردازی در مورد تفاوت بین جهانی‌شدن و نولیبرالیسم را نیز دربرگیرد." (ص. 288) مخالفت صرف با جهانی‌شدن به این معنی است که کارگران کشورهای دیگر همانا دشمن قلمداد می‌شوند. این امر باعث شده که چپ نتواند با ناسیونالیسم ترامپ و دیگر عوام‌فریبان دست راستی مقابله کند. درعوض، چپ باید چنین بگوید: "اگر کارگران همه کشورها دست به دست هم ندهند، نخواهند توانست نه با نولیبرالیسم و مسلماً نه با سرمایه‌داری مقابله کنند." (ص. 289)

هنسمن به درستی می‌گوید که نحوه‌ی مخالفت چپ با جهانی‌سازی مورد استفاده جناح راست قرارگرفته تا توده‌های مردم را به خود جلب کند. در اینجا مایلم نکته دیگری را به نقد او اضافه کنم. جنبش تسخیر وال استریت، با محدودکردن تعریفش از سرمایه‌داری به بازار آزاد و نولیبرالیسم، اجازه داد که افرادی مانند ترامپ و

دیگر عوام‌فریبان ناسیونالیست در سراسر جهان از گفتمان ضد جهانی‌سازی به منظور پیش‌برد سرمایه‌داری دولتی اقتدارگرا به‌عنوان بدیل استفاده کنند. جنبش اشغال وال استریت سرمایه‌داری را به عنوان یک شیوه تولید مبتنی بر کار بیگانه شده/مکانیکی به چالش نکشید. در نتیجه، این جنبش به این موضوع نپرداخت که چگونه می‌توان بیگانگی ناشی از شیوه تولید سرمایه‌داری را الغا کرد و این‌که چه رابطه‌ای بین این بیگانگی و نژادپرستی، جنسیت‌باوری، زن‌ستیزی و همجنس‌گراستیزی وجود دارد. در نتیجه مخالفت با امپریالیسم باری دیگر صرفاً به مخالفت با امپریالیسم آمریکا فروکاسته شد و نه امپریالیسم به عنوان نتیجه‌ی نظام سرمایه‌داری.

همبستگی بین‌المللی راستین مستلزم ایجاد گفتگو و پیوندهای بالفعل میان مبارزات علیه سرمایه‌داری، نژادپرستی، جنسیت‌باوری و همجنس‌گراستیزی در سطح جهانی است و نه صرفاً مخالفت با اعمال امپریالیستی دولت خود. در مورد ایران، کشوری که همزمان از تحریم‌ها و تهدیدهای جنگ‌طلبانه امپریالیستی رنج می‌برد و خود نیز نقشی امپریالیستی در سوریه، عراق، لبنان، و یمن دارد، لازم است که همبستگی بین‌المللی مبتنی بر مخالفت با کلیه نیروهای امپریالیستی باشد و گفتگویی بین مبارزات ستم‌دیدگان در کلیه این کشورها ایجاد کند.

در پایان، همبستگی بین‌المللی راستین براساس بنیان‌های انسان‌باور سوسیالیستی مستلزم این است که سوسیالیست‌ها به محتوای ایجابی بدیل انسان‌باور سرمایه‌داری، پدرسالاری و نژادپرستی بپردازند.

امیدوارم فعالان سوسیالیستی که کتاب هنسمن را می‌خوانند و با نقد او بر شبه ضدامپریالیسم موافقند، بتوانند حول چنین بحثی به گرد هم آیند.

فریدا آفاری

28 اوت 2018

* این مقاله نخست به زبان انگلیسی در تاریخ 10 سپتامبر 2018 در تارنمای اتحاد سوسیالیست‌های خاورمیانه منتشر شد.

<https://www.allianceofmesocialists.org/review-of-rohini-hensmans-indefensible-a-challenge-to-pseudo-anti-imperialism/>

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-wq>

